



بهنود پدیده‌ای که از نو باید شناخت

ایرج مصداقی

مسعود بهنود، یکی از کسانی است که در طول عمر خود همواره تلاش کرده است به قدرت نزدیک شود و از آن بهره جوید. او در این راه هیچ پرنسیپی را رعایت نمی‌کند و یکی از نمونه‌های مشخص این‌الوقتی در تاریخ معاصر ایران است.



فرج سرکوهی که سالها با او در نشریه «آدینه» کار کرده است، می‌نویسد:

«آقای غلامحسین ذاکری امتیاز (پروانه نشر) داشت اما تخصص و دانش و سرمایه نداشت. سیروس [علی‌نژاد] را به سردبیری برگزید و آقای مسعود بهنود را به مشاورت. بعدتر که امکانات و روابط آقای مسعود بهنود دانست **همه جا در موارد حساس با او رایزنی می‌کرد و آقای بهنود شد تضمین دوام مجله.** آقای مسعود بهنود روزنامه نویسی چیره دست و باهوش بود. به دوران شاه کوتاه زمانی با روشنفکران معترض پریده بود اما با موقع شناسی که در او است به سرعت دریافته بود که باد از کدام سو می‌وزد. در باند نخست‌وزیر وقت آقای **عباس هویدا** جا کرده بود و در آیندگان آقای **داریوش همایون** نیز مدتی سردبیر بود. از معدود گویندگان رادیو بود که **بدون نوشته و بازبینی** حق داشت برنامه‌ی راه شب را اداره کند. در تلویزیون دولتی نیز برنامه ساز و مفسر سیاسی **مورد اعتماد** بود. **شامه‌ای قوی** داشت در تشخیص قدرت. سازش با قدرت را استلزام حضور مدام خود در رسانه‌ها می‌دید. ... پس از انقلاب سردبیر تهران مصور بود. شیوه دیگر کرده بود و به پسند روز نان از دشنام دادن به خاندان پهلوی و آقای عباس هویدا می‌خورد که به نظام پهلوی حامی او بود. ... با بسته شدن نشریات و ضربه‌ی ۶۰ کوتاه مدتی **به اتهام همکاری با رژیم سابق** به زندان افتاد. آن جا کار خود کرد و هرچه بود پس از آزادی به حلقه‌هایی از قدرت و به باند هاشمی رفسنجانی راه یافت که در مقالاتش در آدینه و نشریات دیگر او را «**سردار سازنده‌گی**» و **تالی امیرکبیر** می‌خواند. تعادل هم رعایت می‌کرد و هر جا که از «**سردار سازنده‌گی**» می‌گفت از **رهبر نظام نیز چون «ستون خیمه»** یاد می‌کرد. شهرت داشت که فدی‌هی آزادی او [از] زندان فیلم **تار عنکبوت** است- که سناریو آن را نوشت و در آن بازی کرد- و بهای حضور او در بیشتر مطبوعات **طرح خواست‌های نظام در رسانه‌های غیردولتی.** ... هر شماره‌ی مجله‌ی آدینه مقاله‌ایی از او باید که در صفحه‌های اول مجله چاپ می‌شد و اغلب در باره‌ی مسائل روز ایران. نثری ساده و روان و پرکشش داشت. به نعل و میخ می‌زد و در نان قرض دادن به این و آن صاحب قدرت و مکتب استاد بود. تصویرگری که از لوازم گزارش نویسی است خوب می‌دانست و غمزه‌های زیبا در قلم می‌کرد. این همه چنان بود که **اشتباهات بسیار و اطلاعات غلط و بافته‌های مجعول** که در نوشته‌های او فراوان است از چشم خواننده‌ی کم سواد و آسان گیر پوشیده می‌ماند. در آدینه هیچ کس **جز او حق نداشت که در باره‌ی مسائل ایران** بنویسد و هیچ مقاله‌ایی در نقد نوشته‌های او - حتا در نشان دادن **بافته‌ها و اشتباهات فاحشی** که در مقالات او بود- چاپ نمی‌شد. «

داس و یاس، فرج سرکوهی، نشر باران، چاپ اول، صفحه‌های ۶۱ تا ۶۳

بهنود در دوران پهلوی وقتی ورق برگشت اولین کسی بود که علیه ولی‌نعمت‌های خود اعلام جرم کرد. او که پیشتر جزو تیمی بود که به امیرعباس هویدا مشاورت می‌داد و از نزدیکان محمود جعفریان و پرویز نیکخواه به شمار می‌رفت در روزهای سرنوشت‌ساز و حساس سال ۵۷ برای آن که خود را از اتهام سانسور و اعمال اختناق مبرا کند، علیه جعفریان و نیکخواه شکایت کرد. اگر نگاهی به سابقه‌ی این دو بیاندازیم دلیل این کار بهنود و تیزبینی اش در تشخیص مسیر باد مشخص می‌شود. او این دو را هدف قرار داد، چرا که یکی سابقه‌ی توده‌ای و دیگری سازمان انقلابی (مائوئیستی) داشت. این دو در رژیم سلطنتی از هر کس دیگری آسیب‌پذیرتر بودند و حمله به آنها او را بیشتر به مقصود نزدیک می‌کرد. باید توجه داشت که بهنود حساب همه جای کار را

علیه نیکخواه و جعفریا

● بهنود: نیکخواه و جعفریان در طول این سال‌ها همواره به عنوان تئوریسین در خده سانسور و اختناق بوده‌اند.

محمود بهنود روزنامه‌نگار و برنامساز رادیو تلویزیون ملی ایران اعلام جرمی علیه محمود جعفریان قائممقام صدراعظم رادیو تلویزیون و سرپرست خبرگزاری پارس و پرویز نیکخواه مدیر دفتر مرکزی خبر رادیو تلویزیون به دادستان پیشین تهران تنظیم کرده است.

بهنود در این اعلام جرم از این دو نفر به عنوان عوامل به وجود آوردن محیط ارضاب و خفقان در رادیو تلویزیون و خفقان در رادیو تلویزیون و کسانی که باعث آزار و اذیت نویسندگان و برنامه‌سازان مردمی این سازمان و سرنامسازان مردمی این سازمان شده‌اند نام برده است.

صبح امروز محمود بهنود در این مورد به خبرنگار کهنان گفت:

بهنود ضمن اشاره به «زیادی نوار، نوشته و فیلم ک اینترهای رادیو تلویزیون، شدت‌اند و یا به دور ریخته‌اند و حتی در میان آن‌هاست زیادی مصاحبه و گفتار است مملکتی هم وجود دارد! او داشتند»

جعفریان در طول این سال‌ها در سه کانتال ارتباط با مردم (حزب رستا به عنوان تنها حزب سب کشور، رادیو تلویزیون صد خبرگزاری پارس) رفته‌اند بود و این امکان برای او نبود که علاوه بر این می‌تواند بگوید و از طریق خبرگزاری پارس به عنوان اخبار رسمی کشور پخش کند.

می‌کند و بی‌گدار به آب نمی‌زند. این دو جزو اولین دسته‌هایی بودند که توسط دادگاه انقلاب محاکمه و اعدام شدند.

کیهان در مورد اعلام جرم بهنود علیه نیکخواه و جعفریان نوشت:

«بهنود در این اعلام جرم از این دو نفر به عنوان عوامل به وجود آوردن محیط ارضاب و خفقان در رادیو و تلویزیون و کسانی که باعث آزار و اذیت نویسندگان و برنامه‌سازان مردمی این سازمان شده‌اند اسم برده است. ... بهنود ضمن اشاره به مقدار زیادی نوار، نوشته و فیلم که در انبارهای رادیو تلویزیون جمع شده‌اند و یا به دور ریخته شده‌اند و حتی در میان آن‌ها مقدار زیادی مصاحبه و گفتار مقامات مملکتی هم وجود دارد، اظهار داشت: **جعفریان** در طول این

سال‌ها در سه کانال اصلی ارتباط با مردم (حزب رستاخیز به عنوان تنها حزب سیاسی کشور، رادیو تلویزیون ملی و خبرگزاری پارس) ریشه دوانیده بود و این امکان برای او به وجود آمده بود که علاوه بر این که هرچه دلش می‌خواهد بگوید و از تلویزیون پخش کند حتی اخبار **ساختگی و مجعول** را از طریق خبرگزاری پارس به عنوان اخبار رسمی کشور پخش کند.»

مسعود بهنود که محمود جعفریان و پرویز نیکخواه را شایسته مجازات و کیفر دانسته بود و علیه‌شان اعلام جرم کرده بود، خود نه تنها در دوران پهلوی بلکه در طول ۳ دهه‌ی گذشته‌ی نیز یک دم از نزدیکی و امدادسانی به مسئولان سانسور و اختناق رژیم جمهوری اسلامی غفلت نکرده است.

ارزش بهنود برای مقامات امنیتی جمهوری اسلامی تا آن جاست که وزارت اطلاعات رژیم تمامی تلاش خود را به کار برد تا مبادا او سوار «اتوبوس مرگی» که قرار بود سرنشینان آن در مسیر تهران به ارمستان به دره افتند، شود.

فرج سرکوهی در مورد تلاش های وزارت اطلاعات برای جلوگیری از مسافرت بهنود می‌نویسد:

«پیش از آن آقای مسعود بهنود زنگ زد و گفت که در اداره گذرنامه به او گفته‌اند که **ممنوع‌الخروج است و او نباید به سفر برود**. اعتراض کرده بود و گفته بود که تازه از سفر خارج آمده است و ممنوع‌الخروج نیست. **اداره‌ی گذرنامه در اختیار وزارت اطلاعات بود**. آقای بهنود به من گفت که با آقای مهاجرانی، مشاور رئیس جمهور که با او در ارتباط بود تماس گرفته است و او گفته است مانعی نیست و کار گذرنامه را درست می‌کند. **تمام راه آقای مسعود بهنود در انتظار راننده‌اش بود تا پاسپورت او را بیاورد**.

داس و یاس، فرج سرکوهی، نشر باران، چاپ اول، صفحه‌ی ۱۸۴.

بهنود بعد از حضور در خارج از کشور، چند سالی است با راه‌اندازی سایت «روز آنلاین» به همراه تتی چند از وابستگان رژیم مانند حسین باستانی (عضو شورای مرکزی جبهه مشارکت) سیدابراهیم نبوی (دستیار سابق ناطق نوری در وزارت کشور و از عوامل به وجود آوردن «انقلاب فرهنگی» در شیراز)، هوشنگ اسدی (ساواکی، عضو سابق حزب توده و یکی از توانان فعال زندان‌های اوین، قزل‌حصار و گوهردشت) و نوشابه امیری همسر هوشنگ اسدی، ضمن آن که از بودجه‌ی مالیات دهندگان هلندی بهره مند می‌شوند، تلاش می‌کنند کاسه کوزه جنایت‌های رژیم در سه دهه‌ی گذشته را سر احمدی‌نژاد بشکنند و پرونده‌ی جنایتکاران قبلی را پاک یا قابل قبول جلوه دهند.

بهنود که هر روز مطالبش در روزنامه‌ها و سایت‌های رژیم انتشار پیدا می‌کند و یک بار نیز وقتی در خارج از کشور بود جایزه ژورنالیست سال رژیم را دریافت کرد، مصاحبه‌ی خواندنی و شنیدنی‌ای دارد با رادیو زمانه که به خوبی چهره‌ی **دغلكار و دروغ‌پرداز او را روشن می‌کند**. وی در این مصاحبه برای تقرب جستن به رژیم،

خود را انقلابی دوآتشه‌ای جا می‌زند که در همه‌ی صحنه‌ها حضور داشته و بار اصلی انقلاب در رادیو تلویزیون را به دوش کشیده است.

پرسشگر در مورد پخش عکس خمینی از تلویزیون از او سؤال و آن را به یک شوک تشبیه می‌کند و بهنود در پاسخ می‌گوید:

« آخرین برنامه‌ی من که از تلویزیون پخش شد و از آن موقع تاکنون که در کنار شما هستم دیگر از تلویزیون ایران دیده نشدم، روز ۱۶ شهریور سال ۵۷ است. یعنی شب ۱۷ شهریور. من می‌دانستم **فردا چه خبر می‌شود**. شب قبلش با آقای مهندس بازرگان رفته بودم به خانه‌ی آقای انتظام و خبر داشتم. به هر حال کنجکاوی‌های شخصی من و کار حرفه‌ای که می‌کردم **من را همه‌ی این جاها حضور می‌داد**. می‌دانستم که امشب شب آخر است. به همین جهت نشستم و خیلی فکر کردم که چه کار کنم؟»

http://radiozamaaneh.com/analysis/۰۲/۲۰۰۸/post_۵۵۰.html

یکی از کرامات مسعود بهنود این است که از عالم غیب خبر دارد و روز ۱۶ شهریور می‌داند که فردا قرار است در میدان ژاله چه اتفاقی بیفتد! و امشب شب آخر است. بهنود مدعی است که شب قبل یعنی ۱۵ شهریور همراه **مهندس بازرگان به خانه‌ی امیرانتظام** رفته است و از وقایع ۱۷ شهریور خبر دار شده است. طبق گزارش بهنود در روز ۱۵ شهریور ۵۷ بازرگان و امیرانتظام مشترکاً مشغول رتق و فتق امور بوده‌اند!

مهندس بازرگان که زنده نیست و دروغ هم که حناق نیست بیخ گلوی آدم را بگیرد، برای همین بهنود بدون آن که ذره‌ای احترام برای خوانندگان قائل باشد، جعلیات را به هم می‌بافد. اما بهنود با همه زرنگی‌اش حساب یک جای کار را نکرده است. خاطرات آقای عباس امیرانتظام انتشار یافته است. امیرانتظام می‌نویسد:

«۱۷ شهریور ۱۳۵۷»

امروز صبح با اردشیر پسر ۶ ساله‌ام در حالی که در پیاده روی غربی خیابان پهلوی [ولی عصر]، حول و حوش محمودیه قدم می‌زدیم، **آقای مهندس مهدی بازرگان را دیدم** که از تهران به طرف شمیران می‌رفت. با ایشان سلام و علیک کردم و درباره **سرو صدای شهر و تیراندازی‌ها پرسیدم. گفت که دلیل آن را نمی‌داند**. پرسیدم چه باید کرد؟ پاسخ داد: باید نزدیک رفت و از جریانات آگاه شد. **پیشنهاد کردم که آیا به همکاری من احتیاج دارند؟** گفت: بله، البته به شرطی که **کارهای بازرگانی‌ات را کنار بگذاری**. قول دادم. ... پس از صحبت با مهندس بازرگان تصمیم گرفتم که **از فردا به ایشان کمک کنم**. به همین خاطر دفترم را به محل ترجمه‌ی مجلات و روزنامه‌های خارجی تبدیل کردم و با کمک همکارانم در دفتر آن‌ها را ترجمه کرده تا پس از ترجمه فارسی، آن‌ها را برای آقای بازرگان و چند نفر دیگر بفرستم.

مهرماه ۱۳۵۷

از ۱۷ شهریور به بعد روزها به دفتر مهندس بازرگان می‌روم و در ملاقات‌ها و مصاحبه‌ها غالباً در کنار ایشان هستم. «

آن سوی اتهام، خاطرات عباس امیرانتظام، نشر نی، چاپ چهارم، ۱۳۸۱، صفحه‌ی ۱۵.

چنانچه ملاحظه می‌شود امیرانتظام صبح ۱۷ شهریور بازرگان را در خیابان می‌بیند و هر دوی آن‌ها روحشان هم از ۱۷ شهریور و اتفاقاتی که در شهر می‌افتد، بی‌خبر است و امیر انتظام همان موقع به بازرگان قول می‌دهد که کارهای بازرگانی‌اش را تعطیل کند و به او کمک کند. اما بهنود مدعی است که روز ۱۵ شهریور به همراه بازرگان به منزل انتظام رفته و این دووی را در جریان اتفاقاتی که قرار است در ۱۷ شهریور بیافتد، گذاشته‌اند! چرا امیرانتظام از سوابق انقلابی خود خبر ندارد، خدا می‌داند.

بهنود با این دور خیز، دورغ دیگری را که در آستین دارد، رو می‌کند و می‌گوید:

«شب آخر است! [۱۶ شهریور] آن وقت **تصمیم عجیبی** گرفتم. تصمیم گرفتم که **تصویر آقای خمینی را پخش کنم**. برای اطلاع عرض می‌کنم که **مدتی بود آقای خمینی رفته بود پاریس**. از آن موقع که به **پاریس رفته بود هم نشسته بود وسط خبرهای جهانی و همه‌ی میکروفن‌های دنیا در اختیارش بود**، ولی به ایران نمی‌رسید. فیلم‌هایی که از طریق ماهواره فرستاده می‌شد، آن موقع ترتیب اینگونه بود، که فقط خود سازمان رادیو و تلویزیون یک کانال ماهواره داشت که از طریق آن فیلم‌های خبری را می‌خرید و ضبط می‌کرد و انتخابی از آن را پخش می‌کرد. از موقعی که آقای **خمینی به پاریس رفت**، در تمام فیلم‌های خبری که در دو نوبت در روز می‌رسید، فیلم تصویر یا مصاحبه‌ای از ایشان بود، ولی در تهران به دستور معاون سیاسی وقت سازمان رادیو و تلویزیون، یک نفر از ساواک می‌رفت پایین می‌ایستاد توی نودال و وقتی که این فیلم‌ها از روی ماهواره می‌آمد، انگشتش را روی «Clear» می‌گذاشت که این پاک شود. یعنی کاری می‌کرد که در آرشیو هم نماند و اینها کاملاً پاک می‌شد.»

http://radiozamaaneh.com/analysis/۰۲/۲۰۰۸/post_۵۵۰.html

بهنود با این دروغ‌بافی می‌خواهد خمینی را وامدار خود نشان دهد و به مقامات رژیم ارزش خود را یادآور شود، اما دزد ناشی به کاهدان می‌زند. بهنود مدعی است که «**مدتی بود آقای خمینی رفته بود پاریس**. از آن **موقع که به پاریس رفته بود هم نشسته بود وسط خبرهای جهانی و همه‌ی میکروفن‌های دنیا در اختیارش بود، ولی به ایران نمی‌رسید.**»

بهنود به خاطر همنشینی با زعمای قوم از خصوصیات آخوندهای منبری بی‌سواد که داستان بریده شدن سر امام حسین در روز عاشورا و آب آوردن حضرت ابوالفضل و ... را با آب و تاب تعریف می‌کنند، بهره‌مند است. اما مثل داستان کنیز و خانوم و کدوی مولانا، توجهی نمی‌کند که آخوند مزبور از این موهبت برخوردار است که کسی صحنه‌ی عاشورا و وقایع آن دوران را به خاطر ندارد و در جایی هم ضبط نشده است ولی کیست که نداند خمینی در ۱۷ شهریور سال ۵۷ نه در پاریس که در نجف نشسته بود و هیچ میکروفنی هنوز در اختیارش قرار نگرفته بود.

بهنود سپس مدعی می‌شود که در روز ۱۶ شهریور با نشان دادن عکس خمینی از سوی او «**یکدفعه شهر به هوا رفت و در عمرم با یک همچین صحنه عجیبی روبه‌رو نشدم. صدای گریه می‌آمد. آدم‌هایی از شدت شوق گریه می‌کردند.**»

بهنود به این شکل شرکت مردم در تظاهرات ۱۷ شهریور را محصول کار «عجیب» خود معرفی می‌کند. آیا آدم عاقل می‌تواند قبول کند که پیش از ۱۶ شهریور ۵۷، کانال‌های خبری بین‌المللی و ماهواره‌ها هر شب کلی خبر راجع به خمینی انتشار می‌دادند؟ خمینی که در نجف بود و دستش از رسانه‌ها کوتاه، بعدش هم در کویت دنبال پناهندگی می‌گشت.

او سپس می‌گوید بعد از نشان دادن عکس خمینی بهشتی به من زنگ زد و گفت: «به هر حال کاری که شما کردید... ما به نوفل لوشاتو گزارش دادیم و ایشان شما را دعا کرد. بعد آقای دکتر بهشتی به من گفتند که شما اگر می‌خواهید مخفی شوید، می‌توان شرایط را فراهم کرد. من گفتم که ممنونم و امکانش را دارم.»

بهشتی پس از نمایش عکس خمینی از سوی بهنود در ۱۷ شهریور با او تماس می‌گیرد و می‌گوید ما اقدام شما را به نوفل لوشاتو گزارش دادیم! آیا شکی در این هست که خمینی در ۱۲ مهرماه ۱۳۵۷ با ترک عراق به فرانسه رفت؟ تازه چند روز اول در آپارتمان غضنفر پور در پاریس اقامت داشت و بعد به نوفل لوشاتو رفت. چگونه بلافاصله بعد از نمایش عکس خمینی در ۱۶ شهریور ۵۷ از سوی بهنود، بهشتی می‌تواند موضوع را به نوفل لوشاتو خیر دهد و خمینی او را دعا کند؟

همه‌ی این دروغ‌بافی‌ها به خاطر آن است که بهنود می‌خواهد بگوید که با بهشتی رابطه‌ی ویژه داشته و خمینی برایش دعا کرده است.

در همین مصاحبه بهنود با به هم بافتن چند داستان تلاش می‌کند خود را جزو کسانی جا بزند که فیلم کشتار دانشجویان در ۱۳ آبان را تهیه کردند. کاری نیست که در آن روزها در رادیو تلویزیون انجام گرفته باشد و یک سرش به بهنود وصل نباشد!

بهنود همچنین سعی می‌کند به طور ظریف پای مجاهدین را به میان کشیده و آن‌ها را عامل آوردن خمینی به کشور معرفی کند. وی می‌گوید:

«تا اینکه ایشان [خمینی] سوار آن بلیزری شد که آقای رفیق دوست رانده‌ی آن بود و دو نفر از بچه‌های مجاهدین که بعدا اعدام شدند، روی سقفش نشسته بودند؛ و راه افتاد از فرودگاه مهرآباد به طرف میدان آزادی.»

http://radiozamaaneh.com/analysis/۰۲/۲۰۰۸/post_۵۵۰.html

تا آن‌جا که می‌دانم، محمدرضا طالقانی کشتی‌گیر ۱۰۰ کیلوگرم تیم ملی آزاد و فرنگی ایران یکی از کسانی بود که روی بلیزر خمینی نشسته بود که از قضا حزب‌اللهی بود و نه تنها اعدام نشد که به خاطر نشستن روی سقف ماشین بلیزر معروف و بعد همراهی خمینی در هلی‌کوپتر به محافظت خمینی و ریاست فدراسیون کشتی ایران رسید و عکس‌اش نیز بارها چاپ شد و ربطی به مجاهدین نداشت. طالقانی خود در مصاحبه‌هایش بارها روی این موضوع تأکید کرد و در خاطرات منتشر شده ناطق نوری به اندازه‌ی کافی در این زمینه صحبت شده است. بیچاره ملتی که تاریخ نگار و روزنامه نویسانش امثال بهنود باشند، آنوقت انتظار دارید غیر خمینی بر ما حکومت کند؟

ناطق نوری در این زمینه می‌گوید: «... من ماشین امام را در میان تپه‌ای از مردم دیدم و امام هم در داخل ماشین آقای رفیق‌دوست دستشان را تکان می‌دادند و به ابراز احساسات مردم پاسخ می‌دادند و آنها را تحریک می‌کردن. من شناکنان روی دستهای مردم به طرف ماشین امام رفتم. آقای رفیق‌دوست به محض این که مرا دید آشنایی داد و من روی کاپوت ماشین نشستم در حالی که ماشین (کاپوتش) سوراخ سوراخ شده بود. در این لحظه بود که هلی‌کوپتر رسید. وقتی هلی‌کوپتر رسید، مردم، ماشین را به طرف هلی‌کوپتر هل دادند. جایی که آقای رفیق‌دوست نشسته بود و چسبیده به در هلی‌کوپتر بود، به محض این که در باز شد به شدت به سینه‌ی وی برخورد و ایشان بیهوش شدند. آقای محمد طالقانی - کشتی‌گیر معروف و نایب رئیس کشتی در زمان ریاست ترکان و رئیس فعلی فدراسیون کشتی - همراه ما داخل هلی‌کوپتر آمد». خاطرات حجت‌الاسلام و المسلمین ناطق نوری، ص ۱۵۵ (برای اطلاع بیشتر ر. ک. به: آرشیو مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ش. ب ۱۱۵۷۵ و ۱۱۷۵۴)

بهنود نسبت دروغ دیگری به مجاهدین می‌دهد و مدعی می‌شود که آنها **سرود خمینی ای امام** را درست کرده بودند و غیر مستقیم جا می‌اندازد که می‌خواستند آن را به جای **سرود شاهنشاهی** پخش کنند. بعید است بهنود در این مورد اشتباه کرده باشد. او آگاهانه دست به این جعلیات مشمئز کننده می‌زند.

او می‌گوید: «ساعت همینطور تیک‌تیک می‌گذشت و به ساعت ۷ شب نزدیک می‌شدیم که در آن ساعت معمولاً باید تلویزیون شروع می‌کرد به پخش برنامه‌های خود. ولی پایین، در پخش، یک قائله‌ای [غائله] به پا بود و آن این بود که گروهی که با قطب‌زاده آمده بودند، می‌گفتند که ما باید سرودی را پخش کنیم که آن روزها خوانده و ضبط شده بود. **یک کاری بود که فکر می‌کنم مجاهدین کرده بودند.**

یک سرودی بود به نام «خمینی ای امام». آنها می‌گفتند به جای سرود شاهنشاهی، این را پخش کنیم.»

http://radiozamaaneh.com/analysis/۰۲/۲۰۰۸/post_۵۵۱.html

من نه سخنگوی مجاهدین هستم و نه رفتارها و یا سیاست‌های آنها را تأیید می‌کنم، اما تلاش می‌کنم که اجازه ندهم تاریخی جعلی تحویل آنها که آن دوران را به خاطر ندارند، داده شود. دوست گرامی‌ام همنشین بهار تاریخچه‌ی این سرود را به درستی یادآور شده‌اند. سراینده این سرود حمید سبزواری مدیحه سرای رژیم است که سرودهای بسیاری از او برای رژیم به یادگار مانده است.

در سال‌های اولیه پس از پیروزی انقلاب ضدسلطنتی، مطالب بهنود در تهران مصور و روزنامه‌های آن دوران، تماماً در پشتیبانی و مجیز گوئی از مجاهدین و فدایی‌ها بود. بهنود که بهتر از هر کس از نقطه ضعف خود به خاطر همکاری با رژیم پهلوی با خبر بود به این ترتیب تلاش می‌کرد آبرویی برای خود بخرد. آخر در آن دوران نزدیکی به این دو گروه سیاسی، به خاطر مبارزاتشان با رژیم شاه باعث آبرومندی فرد می‌شد.

آنچه که گذشت تنها نمونه‌ی سپاهکاری و فریبکاری بهنود نیست. او در دفاع از **مهدوی کنی** یکی از رهبران جناح راست رژیم و رئیس کمیته‌های انقلاب اسلامی که نقش اساسی در سرکوب بعد از سی خرداد ۶۰ داشت نیز دست به دامان جعل می‌شود. او برای آن‌که مهدوی کنی را مخالف به کارگیری خشونت و **مجاهدین** را خواهان اعمال خشونت نشان دهد، در رابطه با وقایع تابستان ۶۰ می‌نویسد:

«در این زمان عهده دار شدن نخست وزیر و کار با کابینه ای نه فقط با وزیرانی از جناح راست، بلکه از هر دو جناح، نقش بزرگی بود که آقای مهدوی بر روزگار زد. جمله معروفی هم خطاب به اعضای مجاهدین گفت تا آن‌ها را از خشونت بازدارد "من محمدرضا پهلوی نیستم. محمد رضا مهدوی هستم". پیش از آن هم، زمانی که وزیر کشور بود با دادن اجازه اجتماع به مخالفان، حتی مجاهدین، نشان داد که با تندروهای متعصب فاصله دارد.»

http://masoudbehroud.com/۰۹/۲۰۰۷/blog-post_۱۹.html

بهنود اشتباه نمی‌کند او آگاهانه جعل می‌کند. جمله‌ای که بهنود از مهدوی کنی نقل کرده، حقیقت دارد. اما بهنود حقیقت را با رذالت در هم آمیخته و آن را مخدوش می‌کند.

دولت مهدوی همانی بود که با هنر و رجایی انتخاب کرده بودند و بعدها موسوی در دولت اولش انتخاب کرد. آنچه که بهنود می‌گوید دروغی بیش نیست.

جمله‌ای که بهنود از مهدوی کنی نقل می‌کند نیز به فریب و نیرنگ آغشته است. این جمله را مهدوی کنی در سال ۵۹ بعد از هجوم نیروهای کمیته، سپاه و چماقداران به اجتماع مجاهدین که با مخالفت عمومی و بخشی از رژیم مواجه شد، بر زبان راند. در آن موقع مجاهدین در مقابل هجوم نیروهای چماقدار و پاسدار حتا از حق دفاع هم استفاده نمی‌کردند. بهنود تاریخ این گفته‌ی مهدوی کنی را یک سال جلو می‌کشد تا بلکه در بحبوحه‌ی سرکوب و کشتار تابستان ۶۰ وی را ضدخشونت معرفی کند.

بهنود در مورد دادن «اجازه اجتماع به مخالفان، حتی مجاهدین» از سوی مهدوی کنی، زمانی که وزیر کشور بود نیز دروغ می‌گوید. مهدوی کنی در دولت‌های رجایی و باهنر وزیر کشور بود. و اجازه اجتماع‌های مجاهدین توسط افراد دیگری داده شده بود. مهدوی کنی در این رابطه مسئولیتی نداشت. رجایی در ۸ شهریور ۵۹ در نامه‌ای به بنی صدر اعضای پیشنهادی دولت خود را به وی معرفی کرد. رجایی برای وزارت کشور، ناطق نوری و مهدوی کنی را پیشنهاد کرده بود. بنی صدر از بین دو نفر، مهدوی کنی را پذیرفت.

آخرین تظاهرات قانونی مجاهدین در خرداد ۵۹ در استادیوم امجدیه و سه ماه پیش از وزیر کشور شدن مهدوی کنی برگزار شد که در اثر هجوم و تیراندازی نیروهای کمیته و پاسدار صدها نفر زخمی و مصطفی ذاکری کشته شد. بعد از آن هیچ‌گاه به مجاهدین و نیروهای مخالف دیگر اجازه برگزاری تظاهرات و اجتماع از سوی وزارت کشور که مسئولیت‌اش با مهدوی کنی بود، داده نشد. تنها سازمان فداییان اکثریت که آن موقع به حمایت از رژیم می‌پرداخت اجازه‌ی برگزاری میتینگ در میدان آزادی در بهمن ۵۹ را یافت که در اثر حمله و هجوم کمیته‌چی‌ها و چماقداران تعداد زیادی زخمی شدند.

در این مورد مهدوی کنی نیز ادعای بهنود را رد می‌کند. وی در خاطراتش از روزهایی که عضو شورای انقلاب و رئیس کمیته انقلاب اسلامی بود، چنین می‌گوید:

«چند وقت پیش در روزنامه‌ها با استناد به اعلامیه‌ای از اینجانب در یکی از نشریات سال ۱۳۵۸، نقل کرده بود که فلانی گفته بود میتینگ گروه‌های سیاسی آزاد است. سخنرانی گروه‌ها آزاد است و کسی حق ندارد معترض آنها بشود. بعد گفته بودند که مهدوی کنی در آن زمان اینقدر آزاداندیش و لیبرال بوده، اما حالا این طور نیست.»

مهدوی کنی در ادامه می‌گوید: «با توجه به سیاست **مصوب شورای انقلاب**، نیروهای انتظامی از کمیته و شهربانی موظف به مدارا بودند و حتی‌المقدور از درگیری با این گروه‌ها پرهیز می‌کردند. ولی بسیجی‌ها و نیروهای حزب‌اللهی این وضع را تحمل نمی‌کردند و در مواقع مختلفی با آنها درگیر می‌شدند... مجموعه‌ی این برخوردها و کنترل‌های مقطعی ما سبب می‌شد که ما را به تسامح و تساهل در برابر منافقان و یا ملی‌گراها متهم کنند؛ **با این که چنین نبود. ما به دستور عمل می‌کردیم.** ولی حزب‌اللهی‌ها خیال می‌کردند که از منافقین یا ملی‌گراها طرفداری می‌کنیم و حداقل دست آنها را باز گذاشته و به آنها میدان می‌دهیم.»

خاطرات آیت‌الله مهدوی کنی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ اول، صفحه‌های ۲۱۷ و ۲۱۸.

توجه داشته باشید در سال ۵۸ به خاطر فضای برخاسته از انقلاب، دست مقامات رژیم برای اعمال سرکوب علنی و لجام گسیخته، بسته بود و آنها تلاش می‌کردند حمله و هجوم نیروهای حزب‌اللهی، چماقدار و کمیته‌چی را خودسرانه و بر اساس غیرت دینی جلوه دهند.

آنچه در بالا ذکرش رفت تنها گوشه‌از تلاش‌های مسعود بهنود برای نزدیکی به قدرت و تحریف واقعیت است. این تنها مشتی نمونه خروار است و گرنه در این باره بیش از این می‌توان نمونه آورد.

ایرج مصداقی

فوریه ۲۰۰۸

irajmesdaghi@yahoo.com

<http://irajmesdaghi.ranesh.net>